

جمهوری اعدامی
ایران، بدست
جوانان ما متلاشی
خواهد شد

پی‌داری

ماهنامه ی شماره ی ۱۳۵ کانون خردمداری ایرانیان
سال بیست و دوم - دی ماه ۲۵۸۱ ایرانی - ۱۴۰۱ عربی

سقوط جمهوری
اعدامی ایران
آغاز سقوط اسلام
در جهان است

در میهن ما برای زنده ماندن ضحاک پیر هر روز خون جوانی را به زمین می ریزند

اسلام، قرآن، اذان و الله و اکبر، ابزار کشتار سید علی ضحاک اند
و مردم ما هنوز نشسته اند و به جوانان خود نمی پیوندند

دختران و پسران آگاه و میهن دوست ما با گذشتن از جان شیرین خود به ایران جانی و نامی دوباره بخشیدند

برای پیروزی نهایی، جوانان ما بشدت نیاز به یاری اپوزسیون همدل بیرون از کشور
و حمایت مردمی درون کشور دارند

سیاوش لشگری

چرا ملت ما بپا نمی خیزد

چرا ملت به شدت ناراضی ما از حکومت جمهوری اسلامی، که هست و نیست خود را به باد رفته می بیند، کمرش زیر بارگرانی شکسته است، فرزندان تحصیل کرده اش بیکارند، اوضاع کشورش

مانده در رویه ۳

ناصر شاهین پر

شناسنامه ما

یک روز بشر در حالت «کمون» زندگی می کرد، یعنی نهاد خانواده وجود نداشت، آن ها زندگی خود را با شکار حیوانات می گذراندند. امکان خانه سازی نداشتند اکثر آسقف بالای سرشان نبود، و

مانده در رویه ۲

شناسنامه ما

مانده از رویه ی نخست

بیشتر در غارها زندگی می کردند و پناه می گرفتند. هنگامی هم که خواستند چیزی بسازند با استفاده از استخوان حیوانات به عنوان ابزار کار استفاده کردند مانند کندن زمین.

در یک چنین جامعه ای که نهاد خانواده وجود نداشت هر مردی با هر زنی آمیزش می کرد و بچه دار می شد. این دوره، دوره مادرشاهی بود چون هر فرزندی که در این دوران به دنیا می آمد پدرش معلوم نبود کیست، فقط مادرش مشخص بود. به همین دلیل این دوره را دوران مادرشاهی می نامند.

دوران مادرشاهی و کمون آن قدر ادامه پیدا می کند که بشر می تواند کشاورزی را کشف کند.

از آن به بعد کوچ کمون ها کمتر می شود و «یکجا» نشینی آغاز می گردد، تقسیم کار شده و کم کم مردها به دلیل انجام کارهای کشاورزی و سنگین تر بر جامعه مسلط می شوند. و این آغاز دوران مردسالاری است اگر چه هنوز مرتبت مادرشاهی هم چنان در بین مردم جریان دارد.

اندیشه «فلسفی» که کشاورزی در سر مردم آن زمان به وجود می آورد این است که اگر ما دانه ای را به زمین می کاریم و سبزی می شود و بیرون می آید، همین طور هم انسان وقتی می میرد روزی دوباره باز می گردد و این فکر بدون اینکه دلیل روشنی و مستدلی داشته باشد طی قرون و اعصار در مغز انسان ها جا گرفته و در بسیاری از مردم به یقین تبدیل شده است.

زمانی که کشاورزی توسعه پیدا می کند و انباشت کالا آغاز می شود نیاز به کمک و کارگر باعث به وجود آمدن برده داری می شود.

انباشت کالا و اضافه شدن مصرف مواد غذایی در اثر توسعه کشاورزی پدید می آید که به ناچار دوران برده داری آغاز می گردد. چون اگر محصول کشاورزی به اندازه مصرف یک خانواده باشد اعضای خانواده، خود از عهده ی تهیه غذا برمی آیند، ولی چنانچه قرار شود از این محصول کشاورزی به دیگران هم داده یا فروخته شود نیاز به استخدام کارگر بسیار ارزان در حد مجانی (برده) آغاز می شود و استثمار انسان به دست انسان شروع می گردد و این نوع استثمار بسیار طولانی می شود که تا قرن ها و قرن ها بعد ادامه می یابد و در بیشتر کشورهای باستانی برده داری وجود داشته است.

نظام برده داری سبب می شود این انسان که از همه موهبات زندگی و آزادی محروم است فقط کار کند و نیمه سیر زندگی نماید. چنین انسانی که شاهد زندگی خوب ثروتمندان و فرمانروایان و تفاوت بین انسان ها می شود رفته رفته دارای احساس و عقیده ای می شود که او را روح جاودان می نامد، او عقیده پیدا می کند که زندگی نمی تواند همین باشد

که می بیند، او می گوید ما مردمانی که در این دوره از زندگی عذاب کشیدیم، رنج کشیدیم دفعه دیگر پس از مرگ برمی گردیم و آدم پول دار و ثروتمند و ارباب و صاحب زمین و خانواده می شویم! این انسان برده شده بدبختی های خودش را به این شکل توجیه و زندگی را قابل تحمل می کند! و این اندیشه خیالی و واهی در وجود بشر نهادینه شده و در دل بیشتر مردم جهان باقی می ماند.

این دوره برده داری در حقیقت شامل ۷۰ تا ۸۰ درصد تاریخ زندگی بشر را تشکیل داده است. یعنی اگر ما اوضاع زندگی بشر را از زمان کشاورزی دنبال کنیم متوجه می شویم این برده داری تا همین زمان قاجارها در خود ایران هم ادامه داشته است و در دین اسلام که هیچگاه برده داری منع و لغو نگردیده چون برده داری جزو امور عادی جهان اسلام بود. به همین دلیل در تمام کشورهای اسلامی تا پایان قرن نوزدهم تجارت برده داری رایج و برقرار بود.

در سایر جوامع نیز کشتی کشتی از آفریقا با زنجیر و شلاق برده می آوردند و آن ها را خرید و فروش می کردند. شما اگر به عکس های خانواده های اشرافی دوره قاجار دقت کنید، در کنار همسر و فرزندان بسیاری از آن ها دو تا هم غلام سیاه می بینید که این ها برده های خریداری شده این خانواده ها هستند. از این برده ها در خانواده ها برای نظافت، خرید، نگهداری از بچه ها، محافظت اموال و اشخاص و... و... استفاده می کردند.

افکار قدیمی بشر مانند برده داری با آمدن تمدن ها و تکامل آن ها آرام آرام زوده و کم شدند در حالی که در اسلام، دینی که با اندیشیدن و تحول فکری مخالف بود یعنی نفی تفکر می کرد برده داری ته نشین شده است و کسی هم جرات لغو برده داری را از قرآن و اسلام ندارد.

در حالی که در دین مسیحیت چنین نبود و در یهودیت مانده در رویه ۱۰

توجه توجه

از مشترکین بیداری درخواست می کنیم هر کدام یک جلد از خردنامه جلد ششم را که اخیراً تهیه کرده ایم سفارش دهید تا ضمن اینکه یک کتاب ارزشمند را در منزل دارید، کمکی هم برای ادامه انتشار بیداری شود. این کتاب بهترین هدیه نوروزی است که می توانید به عزیزان خود بدهید.

تلفن سفارش ۰۰۱۳-۳۲۰-۸۵۸ می باشد

چرا ملت ما بپا نمی خیزد

مانده از رویه ی نخست

هر روز بدتر از دیروز است، خفقان بیداد می کند، بپا نمی خیزد و جوانان خود را در شهر بی ترحم تیر و تفنگ و باتون در برابر حکومت تا دندان مسلح، بی رحم، ناانسان، تنها و بی پناه رها کرده و خود در خانه های امن پنهان شده است؟ آیا این ملت از روزگاری که خود برای خود ساخته رضایت دارد که نفسش در نمی آید و جز نق زدن و زیر لب ناسزاگفتن کاری نمی کند؟

آیا زندگی به بهای این همه تحمل سختی، سرشکستگی و دوندگی برای یک لقمه نان، نانی که هر روز هم گرانتر می شود می ارزد؟ آیا نشسته اید که آخوندها همه بمیرند تا از این منجلااب که حکومت ساخته رهایی پیدا کنید؟

آیا نشسته اید که آمریکا و انگلیس به جای شما خیابان های تهران را از سربازان و مردمان خود پر کنند، مرگ بر دیکتاتور بگویند، با فریاد زنده باد آزادی به جنگ با مزدوران رژیم بروند و کشور را از دست ملایان بگیرند و تحویل شما دهند؟

آیا نشسته اید تا آخرین نفر از جوانان ارزشمند کشورتان را این خونخواران اعدام و تیرباران کنند و از میان بردارند.

تاکنون چند بار جوانان برومند و باغیرت این کشور از سال ۸۸ به بعد بپا خاسته اند و کشته و زخمی و زندانی داده اند و شما به پشتیبانی آن ها برنخاستید، چقدر باید فریاد بزنند، ای ملت باغیرت حمایت حمایت؟ جوانان از شما انتظار جنگیدن و خطر کردن ندارند فقط به تماشای دلاوری جوانان خود از خانه های گرم بیرون بیایید و درگوشه و کنار خیابان ها و پیاده روها بایستید و تردد را برای مزدوران موتورسوار و خودروهای پر از سرکوبگر مشکل و غیر ممکن کنید آنگاه خواهید دید روحیه جوانان شما چند برابر شده و چه آسان مزدوران و کلانتری ها را خلع سلاح می کنند و چه راحت رادیو تلویزیون ها را به اختیار می گیرند.

تا آنجا که این رژیم ضد ایرانی در درازای چهل و سه سال که به زودی چهل و چهار ساله می شود، نشان داده است کوچکترین احترام و ارزشی برای هیچکدام از شما هم میهنان ندارد و خود را وکیل و شما را صغیر می پندارد.

سال های سال همه گله داشتیم که چرا خارجی ها به ویژه آمریکا و اروپا از مردم ایران در برابر ستم کاری رژیم پشتیبانی نمی کنند. تا اینکه فداکاری و شجاعت دختران بی حجاب و پسران دلاور ما در برابر ماشین سرکوبگر رژیم تمام جهان را به شگفتی انداختند و مردم کشورهای دیگر را تحت تاثیر رشادت های خود قرار دادند. نه تنها مردم که رهبران و دولت های بسیاری از کشورها به همراه هنرمندان و ورزشکاران و سایر اقشار به پشتیبانی از انقلاب نوین ایران به زبان آمدند، دولت های مهم

کمر بند تحریم ها را برگردن رژیم تنگ تر نموده علنا به پشتیبانی از جوانان و انقلاب آن ها سخن گفتند، از حکومت اسلامی به شدت انتقاد کردند، در تریبون های رسمی خود خواهان سقوط رژیم گردیدند. و به طور شگفت آوری جهان رو به سوی جنبش جوانان ما آورد که در تاریخ بی سابقه بود.

امروز در جهان کسی نیست از اخبار ایران نداند و نام مهسا امینی را نشنیده باشد، شعار زن، زندگی، آزادی را به زبان های خودشان به زبان نیاورده باشند. افسوس که این همه انرژی را مردم ما از دست دادند و از آن بهره نگرفتند و چه جان های شیرینی از دست رفت. اگر چه بسیاری ضعیف تر شدن تظاهرات را باور ندارند ولی حقیقت را نمی شود پنهان کرد.

برای ملت ما که چهل و سه سال است روزگار تیره ای داشته و با سخت ترین وضع زندگی خود راسپری کرده بهتر از این فرصت پیدا نمی شد که از برکت سر دلیری دختران و پسران جوان و توجه مخصوص جهانیان خود را از بند بندگی و زندان یک حکومت توتالیتر مذهبی دگم و وحشی نجات دهد.

پیروزی انقلاب بسیار محتمل و نزدیک شده به سر مویی بند بود که اگر فقط نیم میلیون نفر از هشتاد میلیون از هم میهنان ما به خیابان ها می آمدند و در کنار جوانان پرسه می زدند، بدون اینکه خود را به خطر اندازند رژیم سقوط کرده بود. به ویژه سه روز فراخوان در ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ آذر که جوان ها حماسه آفریدند و تک و تنها در برابر ماشین رژیم خون ریز ایستادگی کردند. مردم ما هر کدام به عذر و بهانه ای بیرون نیامدند تا بسیاری از جوانان را گرفتند یا علامت گذاری کردند و روزهای بعد یکی یکی دستگیرشان کردند که تعداد دستگیر شده ها سر به هزاران زده است. اگر چه هنوز در چهلیم هر جوانی که می میرد اینجا و آنجا سر و صداهایی شنیده می شود و بازمانده جوانان صدای خود را بلند می کنند ولی متأسفانه رژیم دوباره از خطر جست و بر شهرهای ایران مسلط گردیده است.

به فیلم های متعددی از خیزش که دقیق می شویم، به تنهایی و بی پناهی جوانان مان غصه می خوریم در هر فیلمی در هر جای کشور دویست، سیصد یا پانصد جوانی را می بینیم که در حال عبور و شعار دادن هستند. نه در جلو و نه پشت سر این جوانان کسی را نمی بینیم خیابان ها خالی است حتا جمعیتی تماشاگر هم در پیاده روها دیده نمی شود و افرادی را هم که ببینید با بی محلی و بی توجهی به کار خود مشغولند و گویی شعار دهندگان وسط خیابان به کشور دیگری تعلق دارند نه ایران. جوان ها از تنهایی مرتب فریاد می زدند ای مردم باغیرت حمایت حمایت اما کسی به آن ها توجهی نمی کند و از مردم باغیرت خبری نیست، و سرانجام آن ها باید در ته خیابان از هم جدا شوند و به سوی ماشین ها و خانه های خود تک و تنها راه افتند، همین زمان است که خیلی از آن ها مانده در رویه ۴

تنها سخن درستی که خامنه ای گفت

خامنه ای در آغاز کارش در مقام جانشینی خمینی جلوی دوربین تلویزیون تنها سخنی را گفت که دقیق، درست و واقعی بود. سخن او در پاسخ به هاشمی رفسنجانی در مجلس بود که به او پیشنهاد جانشینی خمینی را داده بود، و او وحشت زده با رنگی پریده ابتدا قبول نمی کرد ولی در اثر فشار رفسنجانی و چند آخوند دیگر در مجلس شورای اسلامی ناچار به پذیرفتن شد، او در پاسخ به پیشنهاد رفسنجانی پشت میکروفون مجلس رفت و گفت: بسم الله الرحمن الرحیم، این پیشنهاد را مدتی است آقای هاشمی به من می دهد ولی من نمی پذیرم، اولاً و واقعاً باید خون گریست به حال جامعه اسلامی که حتا احتمال کسی مانند بنده در او مطرح شود. ولی مسئله مشکل فنی و اساسی دارد. قبلاً هم من خدمت آقای هاشمی گفته ام که من قاطعانه چنین چیزی را قبول نخواهم کرد، حالا غیر از این که خود من حقیقتاً لایق این مقام نیستم، این را آقایان هم می دانند. اصولاً از لحاظ فنی و اساسی ایجاد اشکال می کند. رهبری هم رهبری صوری خواهد بود نه واقعی. من نه از لحاظ قانون اساسی و نه از لحاظ شرعی برای بسیاری آقایان (اشاره می کند به سایر آخوندهای نشست در مجلس) حرف حجیت رهبر (خمینی) را ندارد. این چه رهبری خواهد بود (همهمه نمایندگان مجلس) اجازه بفرمایید، قانون اساسی می گوید رهبر باید مرجع باشد، فقیه و صاحب نظر در مورد دین باشد. خب الان در همین مجلس چند نفر از آقایان آمدند سخن گفتند و تصریح کردند بنده صاحب نظر نیستم، همین آقای آذری که اسم بنده را آوردند، بنده اگر حکم کنم قبول نخواهد کرد، قطعاً قبول نمی کنند (همهمه نمایندگان) رفسنجانی که می بیند جلسه در حال متشنج شدن است و بین مخالف و موافق رهبری خامنه جر و بحث است وارد ماجرا می شود و می گوید من واقعاً آقای خامنه ای را صاحب نظر می دانم (همهمه نمایندگان، که بیشترشان آخوند هستند) رفسنجانی صدایش را بلندتر می کند، خیلی خب حالا ما رای می گیریم بحث هم نمی کنیم! البته این رهبری موقتی است تا روز فراندم.

واژه موقتی، که آن هم دروغ بود جر و بحث ها را به پایان می رساند. هاشمی رفسنجانی ادامه می دهد حال آقایانی که با رهبری موقتی جناب آقای خامنه ای موافق هستند قیام کنند. خودش هم بلافاصله پیش از تمام شدن جمله اش و پیش از سایرین بلند می شود می ایستد. بقیه هم از ترس عقب ماندن از قافله قیام می کنند و خامنه ای رهبر می شود. همان طور که خود خامنه ای در آغاز سخنش گفت، واقعاً باید خون گریست در جامعه ای که حتا احتمال رهبر شدن شخصی مانند او مطرح شود!! آری از روزی که او رهبر شد ملت ایران هر روزه در حال خون گریستن است.

یک مسلمان پس از مرحله خود آزاری، «از کله سحر تا شب چند بار مجبور باشد نماز بخواند، سالی یک ماه روزه بگیرد، خود را موظف به دادن باج به نام های خمس و زکوة به آخوندها کند و قصه های تکراری عاشورا و ضربت خوردن ها را بارها بشنود، پول زحمت کشیده اش را به داخل ضریح ها بیندازد یا ببرد مکه بدهد دست عرب ها کیف کنند و... و... و خود آزاری های دیگر» برای کامل شدن ایمانش از مرحله خود آزاری به مقام دگر آزاری می رسد که همان امر به معروف و نهی از منکر باشد صادق هدایت

چرا ملت ما بپا نمی خیزد

مانده از رویه ۳

هر بار دستگیر می شوند و تعدادی از آن ها تا مدت ها به عنوان گمشده باقی می ماندند و کسی نمی داند چه بر سر آن ها آمده است. همان طور که تاریخ، نسل انقلابی سال ۵۷ ما را به کج فهمی و اشتباه متهم ابدی خواهد کرد، بی تفاوتی مردم امروز ایران را نیز که پس از چهل و سه سال سختی کشیدن فرصتی عالی به دستش افتاده بود و او آن را از دست داد فراموش نخواهد کرد و از او به نیکی یاد نخواهد نمود.

جوانان ما در ایران به تنهایی

نمی توانند حکومت را ساقط کنند.

باید از ۶۰ میلیون واجد شرایط دستکم یک میلیون و یا ۵۰۰ هزار نفرشان (کمتر از یک درصد جمعیت کشور) به جوانان به پیوندند تا از نیروهای مسلح هم به آنان به پیوندند.

کوروش سلیمانی

ادامه ماجراهای یعقوب پیامبر

■ تورات فصل سی و ششم - برشیت ویشلخ

نوه های یعقوب پیامبر وقتی اسب و خر را در صحرا می چرانند آن ها را با هم جفت (هم آغوش!) می کردند و برای پدر خود از جفت گیری (اسب و خر) قاطر به دست می آوردند. پرسش نخست این است، چرا خداوند توانا خودش قاطر را هم مانند اسب و خر نیافرید که فرزندان پیامبر خدا مجبور به آفریدن قاطر شوند! و به کار جفت کردن اسب و خر افتند؟. پرسش مهم تر این که یهودیان متدین و محترم ما با خواندن این آیات از کتاب مقدس در روزهای مذهبی و عیدهای خود، کدام و کجای دردشان دوا می شود؟.

البته حضرت چه نوه های باذوق و مبتکری هم داشته، کارشان هم فال بوده هم تماشا.

■ حضرت یعقوب دو همسر داشت به نام های لئا و راحل، به خاطر سعادت مندی این دو همسر و رقابت بین آن ها! حضرت زحمت می کشید با کنیزان این دوزن نیز همبستر می شد، البته به بهانه ساختن فرزندان بیشتر! حضرت یعقوب پسرش یوسف را بیشتر از سایر فرزندانش دوست داشت و این موضوع باعث حسادت برادران دیگر می شد.

از قضای روزگار یوسف هفت ساله خوابی دید که تعبیر آن به مذاق دیگر برادران خوش نیامد و آن ها تصمیم گرفتند او را از میان بردارند و تصمیم خود را عملی کردند او را کشتند و جسدش را درون چاهی سرنگون کردند و این جنایت را به گردن گرگ بی رحمی انداختند، آن ها پیراهن خونین برادر را به عنوان مدرک پیش پدرشان یعقوب بردند.

چرا پیامبر خدا باید بین فرزندانش فرق بگذارد و یکی را بیشتر از دیگر فرزندانش دوست بدارد که باعث حسادت آن ها گردد؟.

چرا خداوند به پیامبرش نگفت این کار جنابعالی عاقبت بسیار بدی خواهد داشت و فرزند نازنین ات را از دست خواهی داد؟

مگر خود خداوند نفرموده قتل مکن، دروغ نگو، پس چرا پسران پیامبر خدا به این دستورها گوش نکردند، هم دروغ گفتند هم قتل را با بی رحمی تمام انجام دادند و خدا هم مانعی نتراشید؟ در هنگام کشتن یوسف یکی از برادرها معتقد بود که خون یوسف نباید ریخته شود که او را زنده زنده درون چاهی می اندازند تا بمیرد، مرگی بسیار سخت و جانکاه. و پیراهن یوسف را به خون بره ای آلوده می کنند تا به عنوان مدرک پیش یعقوب ببرند. از قرار معلوم یک کاروان که از آن جا می گذشته صدای ناله انسانی را از ته چاه می شنوند و او را از چاه بیرون می کشند و همراه خود، او را به

مصر می برند.

چرا یوسف به جای رفتن با یک عده غریبه به مصر به خانه خود نرفت تا جریان قتل اش را به پدر و مادرش بگوید؟

چرا رئیس کاروان از او نپرسید چگونه به این چاه افتادی که او را روانه خانه اش کند؟ و از همه مهم تر چرا خداوند مهربان به پیامبرش حضرت یعقوب نگفت که پسرش در کدام چاه در حال جان کندن است؟ و برادرانش به او دروغ می گویند؟ و چرا خداوند به پیامبرش نگفت پسرش را کاروانی نجات داد و به مصر برد؟ از خدایی که فرزند پیامبرش را نجات نمی دهد، چه توقعی داریم که بچه های بیمار ما را نجات دهد؟ قرض های ما را ادا کند، کسب و کار ما را رونق بخشد و... و... و...

چهل مقدس

۴۱۱ سال پیش در روز ۱۷ فوریه سال ۱۶۰۰ میلادی جوردانو- برونو فیلسوف ایتالیایی پس از گذراندن ۸ سال در سیاهچال های خوفناک دادگاه مذهبیون مانند بیدادگاه های جمهوری اسلامی ایران به نام دادگاه تفتیش عقاید (انگیزاسیون) در میدان «کامپودی فیوری» شهر رم زنده زنده در آتش سوزانده شد.

گناه جوردانو برونو آن بود که از حق تمام انسان ها برای اندیشیدن بدان گونه که دلشان می خواست دفاع می کرد.

پیش از اینکه جوردانو- برونو در آتش سوزانده شود جلادان پاپ برای اینکه او را از گفتن سخنان کفرآمیز (از نظر دادگاه انگیزاسیون) باز دارند، زبانش را قطع کردند. این سرنوشت تلخ اغلب فلاسفه و دانشمندان دوره (انگیزاسیون، تفتیش عقاید کلیسای کاتولیک بود) بسیاری از انسان های معتقد بالاترین جنایت ها را مرتکب می شوند چون خیال می کنند برای نزدیکی به خدا و رضایت اوست. آن ها گرفتار جهلی هستند که مقدسش می پندارند.

دزد دانا

چند روز پیش یک نفر تو حرم دستگیر کردند، در حالی که یک

تکه خرما گذاشته بود نوک یک چوب بلند و با این وسیله از

داخل ضریح اسکناس بیرون می کشید. بهش گفتند داری چیکار

می کنی؟ گفت داشتم خرما دهن آقا می کردم!!

گفتن تو داشتی پول های آقا رو می دزدیدی و گرنه مرده که

خرما نمی خوره!!

دزد هم گفت: مرده ای که خرما نمیتونه بخوره،

پول رو چطوری میخاد خرج کنه!!

دکتر احمد ایرانی

حرم سرای حضرتی

در حاشیه زندگی محمد

در میان خلفا عمر با صیغه کردن مخالف بوده است.

■ بزرگترین یاران و همکاران محمد مردانی بسیار ثروتمند یا «بیلیونر» بوده اند. از جمله این پول داران بزرگ عربستان، می توان از سعد ابن ابی وقاص، طلحه و عبدالرحمن ابن عوف نام برد. عمر درباره عبدالرحمن گفته است که او «قارون» امت است.

■ براساس آیه های قرآن غنائم جنگ بین خدا، پیامبر و جنگندگان تقسیم می شود.

■ بنابراین آیه های قرآن غنائم جنگ و تصرف اموال، زنان و دختران کافران بین مسلمانان مشروع و مجاز است.

× بزرگترین انگیزه پیوستن عربان به سپاه محمد بهره برداری از غنیمت های جنگ، دستیابی به زنان و دختران کافران و وارد شدن به بهشت پس از کشته شدن در جنگ یا پس از مرگ طبیعی بوده است.

■ پیام آور اسلام پیش از این که قدرتمند شود گفته است: همه جا قبله مسلمانان است.

■ محمد باور داشته، به جای عیسا شخص دیگری را که شبیه او بود اعدام کردند.

■ مدت خلافت ابوبکر ۲ سال، عمر ۱۰ سال، عثمان ۱۲ سال و علی ۵ سال بوده است. عمر، عثمان و علی هر سه به دست مخالفانشان کشته شدند. در گذشته شدن و درگذشت محمد نیز اختلاف است برخی او را در اثر مسمومیت به دست زنی به نام زینب دانسته و برخی مرگ او را در اثر بیماری می دانند. (تیترا نوشته از بیداری است)

برق - پیترا

آریا، کپی قبض برق منزل خودش را در سال ۱۳۵۵ (دو سال پیش از انقلاب) در فیس بوک به نمایش گذاشته که مبلغ ۱۲۶ ریال پول برق یک ماه آپارتمان او شده است! آریا زیر قبض ۱۲۶ ریالی اش نوشته:

آخه من موندم ۱۲۶ ریال پول برق چی بود که واسه مجانی شدنش اینقدر خودمونو جر دادیم، انقلاب کردیم... هم خودمونو بدبخت کردیم هم شما رو. من نمی دونم برق ۱۲۶ ریالی امروز چند هزار تومان شده ولی پسر عموم دیروز در تهران یک پیتزای کوچک یک نفره پنیر با چند تا مشروم رویش را ۲۵۰ هزار تومن پول داده بود. می گفت چهار تای این پیتزای پفکی می شود یک میلیون تومان. همه انقلاب کردند به پیشرفت رسیدند ما انقلاب کردیم از جهنم سر در آوردیم.

فرزندان محمد و خدیجه همگی بسیار ناتوان و آسیب پذیر به دنیا آمدند. هر سه فرزند پسر آنان قاسم- عبدالله- ابراهیم در کودکی مردند. دختران آن دو نیز از نظر بدنی بسیار ناتوان بودند، به طوری که در دوران جوانی آن ها هم از میان رفتند و مردند. محمد که در ۲۵ سالگی با خدیجه ۴۵ ساله زناشویی کرد همسر سوم خدیجه بود. خدیجه ثروت چشمگیری از دوشوهر پیشین خود به ارث برده و اینک مالک یک کاروان تجارتي بود که محمد را برای اداره آن کاروان به خدمت گرفته بود.

محمد پیامبر اسلام چهار دختر به نام های فاطمه، زینب، رقیه و ام کلثوم داشت آن ها را به ترتیب فاطمه را به علی، زینب را به عثمان. رقیه را به عمر می دهد. پس از آن که عثمان زینب را به شدت کتک می زند زینب از دنیا می رود.

محمد پس از کشته شدن دختر محبوبش زینب به دست عثمان، دختر دیگرش ام کلثوم را به عقد عثمان در می آورد! دلیل این که محمد پس از کشته شدن زینب، دختر دیگرش را به عثمان می دهد، قدرت و ثروت زیاد عثمان بوده است.

در حرم سرای حضرتی که محمد دخترش رقیه را به عمر می دهد بعداً عمر دخترش را به محمد می دهد!، یعنی محمد و عمر هر دو پدر زن هم دیگر می شوند. محمد دختر ابوبکر را هم به زنی می گیرد. نوشته اند در مدت ۲۵ سالی که محمد جوان همسر خدیجه بود با هیچ زنی هم بستر نشد زیرا خدیجه زنی قدرتمند و ثروتمند بود

از نکات دیگر زندگی محمد، پس از درگذشت خدیجه نخستین زن محمد، حضرت با زنان بسیاری عمل زناشویی را انجام داد اما هیچ کدام از این زنان از او آبیستن نشدند. دلیل ناتوانی محمد از باردار کردن زنان معلوم نشده است. برخی براین باورند که محمد به نوعی از بیماری های جنسی دچار بوده است. محمد مدتی هم با عایشه ازدواج کرد، عایشه در یکی از جنگ های محمد همراه او بود و معلوم نیست چرا عایشه در بین راه ناگهان ناپدید و از لشکر محمد عقب می افتد و چندی بعد سربازی بنام صفوان او را در بیابان پیدا کرده نزد محمد می آورد. در بین جنگجویان و مسلمانان شایع می شود صفوان هنگامی که با عایشه تنها بوده با او زنا کرده است

خدا در بیش از ۱۷ آیه قرآن به محمد می گوید عایشه مرتکب خیانت جنسی نشده و بی گناه است! این تردید پس از جا ماندن عایشه جوان از کاروان در محمد به وجود آمده بود.

در ارتباط با «حرم سرای حضرتی»، امام حسن بیش از ۷۰ بار زن می

برگردان محمد خوارزمی

شاهکار خداوند

خنده دار است، خداوند دانا آفریننده انسان،
پیش از خلق آدم و حوا، نخست شیطان را
می آفریند! تا حال انسان را بگیرد و از همان
لحظه آفریدن به گول خوردن و بدبختی
ببندازد و از راه راست منحرفش نماید که کرد
(بلایی که شیطان سر آدم و حوا آورد و از
بهشت بیرونشان انداخت). با وجود این که
خداوند مهربان مخلوقش شیطان را خوب
می شناخته ولی باز هم او را می آفریند. این
شیطان با کمک آن خدا، نخواهند گذارد یک
انسان خوشبخت و به بهشت برود! گویی خدا
دشمن انسان است نه دوستدار او. آیا چنین
الهی قابل پرستش است؟. حتماً نه...

س-ل

زن در یک روز سیاه (۲۸ خرداد ۱۳۶۲) همه با هم در شیراز اعدام شدند.
منا محمود نژاد که فقط ۱۶ سال داشت در حالی اعدام شد که سه ماه پیش
تر پدرش را هم جمهوری جنایت پیشه اسلامی به دار آویخته بود! دلیل
اعدام این دختر نوجوان موضوع انشایی بود که در مدرسه اش نوشته
بود. او در انشاء می نویسد «چرا در کشور من مردم را از خانه هایشان می
ربایند، شبانه و با لباس خواب به مساجد می برند و شلاق می زنند؟ خانه
هایشان غارت و آتش زده می شود. آیا این به دلیل نعمت آزادی است که
اسلام برای مردم ما آورده است؟»

گناه منا و سایر آن زنان بیگناه دیگر این بود که در دامان خانواده بهایی به
دنیا آمده بودند و نمی دانستند چرا باید دین آن ها مورد حمله دین دیگری
قرار بگیرد و به چنین سرنوشت تلخ و غم انگیزی دچار شوند.
دین دارانی که دین داران دیگر را تحمل نمی کنند و آن ها را می کشند
توحش ذاتی دین خود را به نمایش می گذارند و در نهایت خودشان با
خفت و بدنامی تاریخی از میان خواهند رفت. که آثارش را می توان دید
و احساس کرد.

سام هریس

نامه ای به امت مسیحی

اگر شما امت مسیح، ادعای نگرانی از رنج انسان ها دارید، سقط جنین
در فهرست نگرانی هایتان نباید جای چندانی داشته باشد. چون رنج
بچه ناخواسته خود رنج بزرگی است. و چرا موضوع سقط جنین به گونه
مضحکی باعث اختلافات و گروه بندی های سیاسی در آمریکا شده
است.

در کشور ال سالوادور اوضاع بدتر است و کلیسا به صورت وحشتناکی با
تمام نیرو پا به میدان گذاشته است. امروز سقط جنین در این کشور
تحت هر گونه شرایطی غیر قانونی اعلام شده است. قانون حتا برای
قربانیان تجاوزات جنسی اعم از بیگانگان یا نزدیکان هیچ استثنایی
قائل نشده است! هر زن که دچار خونریزی شود درست در لحظه ای که پا
به بیمارستان می گذارد و پزشکان تشخیص می دهند سقط جنین کرده
است، پرستاران او را به تخت بیمارستان به زنجیر می کشند و با او مانند
یک جنایتکار رفتار می کنند تا پلیس سر برسد.

در حال حاضر زنانی هستند که به جرم سقط جنین به سی سال زندان
محکوم شده اند و در زندان به سر می برند. تصور کنید این کار در کشوری
صورت می گیرد که استفاده از وسایل پیشگیری گناه و سر پیچی از
فرامین خدا محسوب می شود. این سخت گیری ها و فرامین توسط پاپ
جان پل دوم پشتیبانی می شد کسی که در سال ۱۹۹۹ در مکزیکوسیتی
اعلام کرد، کلیسا باید کلام خدا را درباره زندگی با صدای بلند به
نیرومندی صدای پیامبران برضد فرهنگ سقط جنین انتشار دهد.

کلیسا درباره سقط جنین به جزئیات بیولوژیکی و هم چنین درد و رنج یک
زن نیازمند به سقط جنین بی توجه است.

برآورد شده است که ۵۰ درصد از نطفه ها در زمان تشکیل خود به خود
سقط می شوند بدون اینکه زن حتا تشخیص بدهد حامله شده است. در
واقع ۲۰ درصد از تمام حاملگی ها منجر به افتادن بچه می شود. در این
آمار یک حقیقت روشن نهفته است که اگر خدایی وجود داشته باشد،
خود او بزرگترین عامل این همه سقط جنین است.

فاجعه

در ماهنامه این ماه «آسو» عکس ۱۰ زن و دختر جوان را انداخته اند که
همه آن ها کمتر از ۳۰ سال دارند. جوان ترین آن ها ۱۶ ساله است. این ده

حامد عبدالصمد نویسنده مصری

کشیش و پیامبر اسلام

محمد پیش از هر کسی تحت تاثیر پسر عموی خدیجه همسر اولش بود. پسر عموی خدیجه یک کشیش مسیحی بود به نام ورقه، (ورقه بن نوفل بن اسد) اگر چه ورقه یک نقش مهم و مرکزی در زندگی محمد ایفا کرد ولی ما به گونه ای شگفت انگیز در زندگی نامه محمد با اطلاعات اندکی درباره ورقه روبرو می شویم. زندگی نامه محمد که پس از صد سال از مرگ او توسط ابن اسحاق نوشته شده، با این که به طور مفصل به جزئیات ریز و درشت زندگی پیامبر می پردازد ولی خیلی آگاهانه نقش ورقه را در زندگی محمد دور می زند که مبدا به محمد آسیبی برسد. با وجود این که ابن اسحاق اندکی درباره «ورقه نوشته است بسیاری از پرسش ها درباره پیدایش قرآن و بلندپروازی های محمد مطرح می شود. زیرا این ورقه بود که محمد را به عقد خدیجه در آورد، همین ورقه بود که وقتی محمد درباره وحی ها و گفتگوهای خود با جبرئیل در غار سخن می گفت، محمد را متقاعد کرد که پیامبر خواهد شد! همین اطلاعات ناقص به ما می گوید که تا چه حد در خصوص ورقه سکوت شده است. روابط محمد با ورقه خیلی بیشتر از آن است که در زندگی نامه محمد توسط ابن اسحاق آمده است.

یک پژوهشگر لبنانی با نام مستعار ابوموسی الحریری چند سال پیش کتابی با عنوان «کشیش و پیامبر» بیرون داد که در لبنان ممنوع و زیر زمینی شد. به هنگام سفرم به لبنان برای یک نسخه این کتاب ممنوعه مجبور شدم بیش از صد دلار بپردازم.

در این کتاب نویسنده این تز را مطرح می کند که ورقه پیر قصد داشت یک مسیحیت عاری از عناصر هلنیستی روم و اسکندریه را در عربستان پایه ریزی کند. به باور ورقه، مسیح فرزند خدا نیست. در ضمن او قصد داشت که یک انجیل عبری را به عربی ترجمه کند که از سایر انجیل ها متمایز باشد ولی ورقه نه از کاریزما «محبوبیت» برخوردار بود و نه از انرژی جوانی بهره داشت، زیرا از اوسن و سالی گذشته و پیر بود. و به همین دلیل کاریزما و جوانی را نزد محمد جوان و بلند پرواز یافت که در آن زمان هم خوشنام و هم سخنور خوبی بود. به نظر «الحریری» خیالات این کشیش پیر با خیالات این مرد جوان در هم آمیختند، از این تلفیق بخش هایی از قرآن شکل گرفت. الحریری از قول التجاری می نویسد ((پس از مرگ ورقه، وحی های خدا به محمد نیز متوقف شد)).

در قرآن نیز از یک دوره طولانی قطع وحی ها سخن رفته است که باعث یاس و افسردگی محمد گردید، او فکر می کرد خدا او را ترک کرده است. همچنین مشخص است که قرآن عملا در مکه دست کم در نخستین سال

ها جهت گیری مسیحی داشته و از همونوع دوستی و بردباری و مانند این ها سخن دارد و نسبت به مسیحیان به ویژه کشیشان برخوردی بسیار مثبت داشته است. محمد در این دوره هرگز از فرمان ها و ممنوعیت ها حرفی نمی زند.

زمانی که طرفدارانش از او می پرسند چرا با کسانی که او را می آزارند رفتار خوب دارد، پاسخ می داد، شاید فرزندان آن ها روزی به الله ایمان آورند. او در این زمان یهودیان و مسیحیان را مومن خطاب می کرد و به بت پرستان مکه می گفت، شما به دین خود و من هم به دین خود! ولی این رفتار او در جذب به اسلام چندان موفقیت نداشت، پس از سیزده سال هنوز تعداد هوادارانش بسیار اندک بود، اکثر آن ها فقرا و برده ها بودند.

از میان پزشکان فعال در کار پزشکی لس

آنجلس کسانی هستند که برنامه های

رادیویی هم دارند. در این روزهای پر

تب و تاب خیزش جوانان ایران دو تن از

پزشکان مشهور لس آنجلس چند برنامه از

برنامه های رادیویی خود را به پشتیبانی

از جوانان اختصاص دادند و به جای

مسائل پزشکی که همیشه داشتند تمام

برنامه خود را از ایران، از همبستگی و از

امیدهای مردم گفتند، جا دارد نام این

دو پزشک را بنویسیم تا سایر پزشکان و

فرهیختگان جامعه هم از فرصت های

تجاری خود گاهی برای وضع ایران هزینه

کنند. دکتر فرهاد نصر و دکتر جان رضاپور

چنین کردند. سپاس از آنها...

قانونی کردن آن هم بیفتند. در بیرون از کشور خیلی کارها می شد انجام داد که انجام ندادیم. استفاده از تقویم عربی برای ایران چند هزار ساله یکی از آن ها بود که کاری ناشایست و خجالت آور است و کسی دنبالش را نگرفت.

حضرت محمد به دین اش شک داشت

بنیان گذار اسلام می دانست که انسان ها به کمال عقل برسند از این دین خارج خواهند شد و به همین دلیل است که بیرون رفتن از این دین را منع کرده و با واژه مرتد آن ها را به مرگ تهدید و تسلیم می کند و گرنه چرا آن دو دیگر پیامبرش چنین دستور وحشیانه ای را نداده اند چون به خود و دین خود شک ندارند و اگر هم کسی از دین آن ها بیرون رود کاری به آن شخص ندارند. آیا روزی خواهد رسید که بیشتر مسلمان ها خود را از بردگی این دین غیر طبیعی و آخوندهایش نجات دهند؟

نظر نیچه درباره اسلام

آن چه را که محمد به عنوان دین و آیین به پیروان خود داده و به جهانیان پیشکش نموده است، اگر نام دین نداشت آدمی چنین می پنداشت که این گفتار مشتکی مردم جنگلی است که به شهرنشین ها پیشنهاد شده است.

زیرا دین که نمی تواند چنین خشن و دور از انسانیت باشد. دینی که پر از فرمان کشتن و بریدن دست و پا و ربودن و تصاحب زنان مردم باشد و یا دستور چاپیدن دارایی و هستی مردم را بدهد دین نیست بلکه فرمان نابودی اندیشه و روان و کالبد است.

من دینی به این بیدادگری و ستم پیشگی ندیده بودم. راست است که این دین از بیابان آمده بنابراین در خور همان بیابان نشین هاست و جایی میان مردم متمدن جهان ندارد و نمی تواند داشته باشد.

**ای وحشی ها شما تفنگ ساچمه ای
در دست دارید و تند تند کوچک و
بزرگ را می کشید، بمب اتم داشته
باشید چه آتشی بپا خواهید کرد؟**

آیا ایران فقط ۱۴۰۱ سال دارد

تا سال ۱۳۰۴ (۹۷ سال پیش) و تا اواخر دوره قاجار ماه های ما قمری بود و با نام هایی مانند شوال، رمضان، جمادی الثانی، ربیع الاول و یا محرم و صفر و مانند این ها که مردم به زبان می آوردند. تا اینکه در سال ۱۳۰۴ میهن پرستان فرهیخته تلاش کردند و به جای این ماه های عربی فروردین، اردیبهشت و بهمن و اسفند را جایگزین کردند. سپس مورد تصویب مجلس پنجم شورای ملی قرار گرفت و ایرانیان از دست ذیقعه و دیحجه و بقیه نجات پیدا کردند و تا امروز پا برجا باقی مانده است. تا اینکه در ۲۴ اسفند ۱۳۵۴ دو سال پیش از انقلاب ۵۷ تقویم سال شمار ایران نیز بدست میهن پرستان دیگری از هجری (زمان هجرت محمد) به تاریخ تاج گذاری کوروش بزرگ تغییر پیدا کرد و به این ترتیب سال ۱۳۵۵ هجری خورشیدی به سال ۲۵۳۵ شاهنشاهی تغییر یافت که با رخداد انقلاب، تاریخ شاهنشاهی دوباره به تاریخ هجری (از ۲۵۳۷ به ۱۳۵۷) برگشت. زورگویان مسلمان تاریخ عربی (زمان فرار شبانه محمد از مکه به مدینه) را مانند سایر موارد مشابه اعمال کردند و اعتراض های مردم اثر نکرد و نوروز امسال به ۱۴۰۲ آن خواهیم رسید!

به راستی عمر ایران ما فقط ۱۴۰۲ سال است؟ نه چنین نیست و باید یک تاریخ دقیق تری از آن که گویای واقعی عمر ایران باشد از دل تاریخ بیرون کشیده شود و برای همیشه عمر تاریخی ایران مشخص و تصویب نهایی شود.

آیا اکنون که ایران در تب و تاب تغییرات اساسی است و مردم درون ایران با صدای بلند فریاد می زنند نه قرآن، نه اسلام، جانم فدای ایران و نوحه خوان ها در یزد با شجاعت تمام می خوانند و مردم هم تکرار می کنند، بیزارم از دین شما- نفرین به آیین شما و مادری که در سرگور فرزندش فریاد می زند بچه من از اسلام و قرآن متنفر بود. چرا زمزمه تغییر و تحریم سال ۱۴۰۲ را نباید آغاز کرد و این سال وارداتی توهین کننده و شرم آور را ادامه داد؟ از رسانه های فارسی زبان می خواهیم و شما خواننده این مطلب بخواهید در آغاز سال نگویند سال ۱۴۰۲ را تبریک می گوئیم و اگر هم ناچار به گفتن باشند بلافاصله توضیح بدهند و بگویند بزودی این تاریخ را هم عوض خواهیم کرد. این رسانه ها که ما می شناسیم مرد این همت ها و تلاش ها نیستند. به تقویم هایمان نگاه کنید بیشتر از نام ایرانیان نامهای امامان عربی آمده است که مبادا سینه زنان لس آنجلسی بی خبر از مرگ حسن و حسین و علی و نقی بمانند. جوانها برای ایران جانشان را می دهند و ما در بیرون از کشور شجاعت یک کار انقلابی یعنی کنار گذاردن تاریخ عربی را از تقویم هایمان نداریم تا هم میهنان ما درون ایران آن را پی بگیرند و در زمان مناسب بدنبال

شناسنامه ما

مانده از رویه ۲

هم از قرون وسطی به بعد نبود و مردم آزاد شدند که فکر کنند. در این دوره اساطیری است که در ذهن انسان ها خدایان به وجود می آیند، این خدایان بیشتر در فرهنگ های رومی، یونانی، هندی، چینی، مصری و ایرانی دیده می شوند. کار به جایی می رسد که در بعضی زمان ها و موارد در یک منطقه کوچک پنج هزار خدا وجود داشته است.

این خدایان بیشتر برای حفاظت از ما به وجود آمدند. و با ترسیدن از بلاهای طبیعی خدایی که سنبل آن بلا است ساخته می شود. برای مثال همانطور که خدای جنگ داشتیم خدای طاعون، وبا، سل، زمین لرزه و غیره و غیره هم در اذهان بشر به وجود آمدند. و حالا برای رضایت و خوشحالی و تغییر دادن عقیده این خدایان بشر ناچار به باج دادن و نذورات به آنها از راه قشری ساختگی و زرنگ به نام روحانیت گردید و این راه رفته رفته انسان را از هویت والای انسانی که خواستگاهش، اندیشه و فکر کردن بود تهی گردانید و علاوه بر بردگی جسمی به بردگی عقلی انداخت.

حال این انسان کاملاً برده شده و باورمند، به خدای انتخابی خود اعتقاد پیدا می کند که پس از مرگ بار دیگر زنده می شود و در نهایت به این دنیا که دنیای خوبی برای او خواهد بود و به جای برده بودن و گرسنگی کشیدن ارباب می شود و ثروتمند برمی گردد! در این مرحله است که متوجه می شویم دانش بشری هنوز یک قدم پیشرفت نکرده است و تا زمانی که دانش بشری حقیقتاً پیشرفت نکند و جلو نرود این اعتقادات واهی و ساختگی سر جایش باقی خواهد بود و بردگی انسان ادامه خواهد داشت.

گفتنی است در قرن چهاردهم اگر در اروپا طاعون می آمد مردم می ریختند یهودی ها را می کشتند و به آن ها می گفتند شما باعث غضب خدایان شده اید و در نتیجه از یهودیان کشتار بی رحمانه ای می کردند. تا اینکه آرام آرام قوانین فیزیکی بیشتر و بیشتر شناخته شود تا بتوان این باورهای بی پایه متافیزیکی را کنار گذارد. در تهران در قرن نوزدهم زمان ناصرالدین شاه هر چندی وبا می آمد، اگر تابستان بود تمام خانواده های اشراف با خود شاه با عجله می رفتند شمیرانات، کوهستان ها و جاهای سردسیر که از شر وبا نجات پیدا کنند ولی مردمی که جایی برای رفتن نداشتند در شهر گُرگُر می مردند و این مردم باور داشتند که این یک بلای آسمانی است و خدا فرستاده است، خدایی که از دست مردم ناراحت است و غضب کرده!

یکی از کارمندان سفارت انگلیس با شاه صحبت می کند به شاه می گوید شما در طول سال زباله هایتان را می ریزید توی جاده شهریار و تابستان که می شود باد گرم از سوی شهریار به سوی تهران می وزد و کثافات

اجساد، خرمرده، اسب مرده و خاکروبه ها را با خودش می آورد به شهر، آب ها را آلوده و هوا را مسموم می کند و باعث وبا می گردد.

وقتی این حرف در بین مردم پخش می شود به جای اینکه دفع مشکل کنند و زباله های خود را در کوچه و خیابان ها رها نکنند می روند نماز می خوانند و دعا می کنند که خدا مسیر باد را عوض کند!

یعنی هنوز فکر بشر مسلمان به اینجا نرسیده که به جای دعا و نذر کردن و بردن فرزند بیمارش به سقاخانه و ضریح امامزاده آن را فقط به پزشک برساند و خدایش را در دانش و علم پزشکی جستجو کند نه از گورهایی که جز استخوان پوسیده و مور و کرم در آن نیست التماس شفا برای فرزند نماید.

در این مسیر ترقی اندیشه و آموختنی از دانش، آخوندهای هر دینی قلباً ناراحت می شوند چون محل درآمد زندگی راحت آن ها به خطر می افتد.

آن ها می خواهند مردم باورمند اعتقادات واهی مذهبی باقی بمانند، به شیاطین و دیوها و اجنه و دنیای وحشتناک پس از مرگ و غیره اعتقاد داشته باشند. برای همین منظور قرن ها جلوی توسعه ی دانش را گرفتند، اجازه ندادند مردم فکر دیگری جز فکر دین به سر خود راه دهند، و جلوی تاسیس مدارس را گرفتند، چه بسیار نوایغ و دانشمندان را گردن زدند و سوزاندند، کلیسا چقدر دانشمندان را که کشفیات علمی می کردند و این کشفیات برخلاف نظریات دینی بود می کشتند و به عامه مردم می گفتند شیطان در جسم او فرو رفته است، یا انسان های آگاه و مهمی را وادار به پس گرفتن حرف و فرضیه خود می کردند. کلیسا تا این حد جلوی علم را می گرفت.

نه تنها کلیسا همه روحانیون مذهبی در جهان که نهاد مذهب را دارند و از این نهاد ثروت های عظیم بدست می آورند کارشان مخالفت با آگاه شدن مردم و عوام هر جامعه است. در کشور خودمان در هر دوره ای چند تن از دانشمندان ایرانی بدست آخوندها از میان برداشته می شدند و این ماجرا تا به امروز هم به اشکال گوناگون ادامه دارد و اگر زورشان می رسید اجازه نمی دادند زن ها و دختران کشور به دبستان و دبیرستان و دانشگاه بروند به طوری که این ماجرای تلخ در کشور همسایه و هم زبان ما افغانستان اعمال می شود. حالا نگاه کنید در جاهایی از این جهان که این داستان کمرنگ شده و کلیساها و معابد اهمیت چند سد سال پیش را ندارند جامعه کنونی آن ها چه پیشرفت هایی کرده اند، چقدر دانشمند دارند، چقدر جایزه نوبل گرفته اند، چقدر آزمایشگاه های کشف داروها برای انواع بیماری در کشور خود براه انداخته اند و در این راه تلاش می کنند.

و از سوی دیگر کشورهایی را می بینید که به جای داشتن آزمایشگاه های علمی، معابد و مساجد و محافل مذهبی شان پر جوش و خروش است چه وضعی دارند و پای منبر یک آخوند بی سواد چند سد و تا هزار نفر می نشینند و حرف های نادرست و بی ارزشی را گوش می دهند. این همان

اندکی تفکر، ذره ای تعقل

یکی از وحشتناک ترین و دلهره آور ترین داستانهای دینی، داستان مکانی است به نام بهشت که از مومنین و مومنات باید پرسید به اشتیاق چه تلاش می کنید که به بهشت روید؟ به ویژه زنها که تفریح شان فقط نگاه کردن به هیز بازی و هنر نمایی مردان و حوریان خداست و دیگر هیچ.

در بهشت، کار اشرف مخلوقات یعنی مردان فقط خوردن شراب است و آمیزش جنسی، و این اولین و آخرین کار مادام العمر انسان مومن خواهد بود، در بهشت وعده داده شده از سوی خدا و پیامبر و امامان و قدیسیان، زندگی رنگ دیگری دارد و از گرفتاری های روی زمین در آنجا خبری نیست. در آن جا نه کامپیوتری هست نه قلمی، نه دفتری، نه علمی نه هنری و نه اندیشه ای، نه برادری، خواهری و دوستی، نه مادری و پدری و بستگانی.

نه خاطره ای و امیدی به آینده، نه شغلی و مسافرتی، نه داشتن نوزادی و فرزند، نه دعوت به جشنی و رفتن به عروسی دوستان و بستگانی، نه نیاز به خرید زمین و ساختن خانه ای، یا درست کردن باغی و باغچه ای برای کاشتن درختان میوه ای و پرورش مرغ و خروسی نه مسافرتی به امید دیدن فامیل یا دوستی، نه خواندن کتاب و رمان جدید و روزنامه و رفتن به دانشگاهی، نه پرسه زدن در فروشگاهی و رفتن به دیدار موزه ای، نه تاتری و سینمایی و تلویزیونی، نه ورزشی و مسابقه فوتبالی. تنها چیز جدید و جالبی که در بهشت دیده می شود جویهای نوشیدنی های مخصوص بهشت است که طبق ادعای قرآن عبارت است از نهر آب، برای رفع عطش؛ نهر شیر، برای تغذیه؛ نهر عسل، برای لذت و قوت؛ و نهر شراب طهورا، برای نشاط.....

تردید نیست مسلمان ها بیشتر برای آن دو نهر آخری «نهر عسل برای لذت و قوت و نهر شراب برای مستی» تمام عمر نماز می خوانند و روزه می گیرند و خمس و زکوه می دهند و زیارت می روند نداری می پزند و جلوی پای آخوند دوزانو می نشینند و الکی گریه می کنند و بر پیشانی و سینه می کوبند و خدا را هم سیاه می کنند!

س-ل

امتناع تفکر در دین اسلام است که اجازه اندیشه به مردم نمی دهد، سر او را با قصه های دروغ و بی ارزش گرم نگه می دارد و در آن ها حس مرده پرستی، امید داشتن به مردگان، احترام به مردگان را زنده نگه می دارند. شما امروز در جامعه مسلمان ایرانی می بینید تمام احتیاجات مردم را به مرده ها وصل کرده اند و دلیل وجود آن چند هزار امام زاده همین باور مردم به مردگان است. مردگانی که در زنده بودنشان شمشیر می کشیدند و می کشتند و حالا جسد پوسیده آن ها بیماران را شفا می دهند! تلاش های ممتد قشر روحانیت به آنجا می رسد که حتا بسیاری از شاعران و نویسندگان و عارفان ما را هم به سوی خود کشیده است. وقتی ما به فیه مافیه مولانا نگاه می کنیم متوجه عمق این درد می شویم. در اینجا باید بگویم اصولا ما ایرانی ها علاقه زیادی به شعر و شاعران خود داریم و ستایش شان می کنیم هر اندیشه ای که داشته باشند. ما مولانا را از طریق غزلیاتش می شناسیم ما نمی دانیم یا نمی خواهیم بدانیم مولانا در فیه مافیه چه گفته و چه فکر می کند. اگر دقت کنیم می بینیم در آن جا مولانا تمام قوانین بشری عصر برده داری را تکرار کرده و باور دارد! و می پذیرد، اگر مرد ۶۴ سال دارد، اشکالی نمی بیند با دختر چهارده ساله ازدواج کند، این فرمان پدر است و باید اجرا شود و ایرادی در آن نمی بیند! او بر موضوع عشق و گرایشات جنسی بین دو جنس مخالف سرپوش گذاشته.

در فیه مافیه می گوید با زن نزدیکی نکنید، نزدیکی با زن شبیه نزدیکی با شیطان است. با زن همبستر نشوید مگر اینکه می خواهید بچه ای تولید کنید. این افکار، افکار دگم متعلق به پنج و شش هزار سال پیش دوران برده داری است که بین اینگونه شاعران ما که هزار سال پیش یا کمتر زندگی می کردند باقی مانده است و هرگز هم این باورهای خود را مردود اعلام نکردند و اظهار ندامت نمودند. تناقض بزرگ این جا است که عقاید بشری چیزی نیستند که با یک موجی بیاید و با موج دیگری از بین برود و شاید در بین بعضی از نسل های بعد هم باقی بماند و درست پنداشته شود.

نمونه دیگر این ماجرا همین امروز در ایران در بخشی از مردم که عقاید میترائیسمی دارند جریان دارد و مردم به غلط آن ها را شیطان پرست یا ایزدی می نامند در حالی که آن ها میترائیسم هستند و شیطان را هم نمی پرستند. پاک کردن این باورها از ذهن مردم بسیار مشکل و شاید گاهی نشدنی گردد. به خصوص که توسط بزرگان و دانشمندان و شاعران انتشار یافته باشد.

نمونه بارز این افکار پس مانده حکومت مذهبی ایران است که می خواهد کاخ سفید آمریکا و باکینگهام پالاس انگلیس را حسینیه کند و دنیا را با اصول مذهبی، آن هم اسلام بچرخاند.

برای پیروزی بزرگ و نهایی، تا مردم از خانه‌ها بیرون نیایند و به جوانان میهن نپیوندند انقلاب به هیچ شکلی به پیروزی نخواهد رسید

راستی چرا خدا پیش از خلق انسان شیطان را آفرید که آدم و حوای تازه آفریده را گول بزند و زندگی آن‌ها را خراب کند؟

توجه توجه

از مشترکین بیداری درخواست می‌کنیم هر کدام یک جلد از خردنامه جلد ششم را که اخیراً تهیه کرده ایم سفارش دهید تا ضمن اینکه یک کتاب ارزشمند را در منزل دارید، کمکی هم برای ادامه انتشار بیداری شود. این کتاب بهترین هدیه نوروزی است که می‌توانید به عزیزان خود بدهید.
تلفن سفارش ۰۰۱۳-۳۲۰-۸۵۸ می‌باشد

بیداری

نشریه کانون خردمداری ایرانیان

مجید رضا رهنورد

در کتاب‌ها هر آنچه را درباره توحش مسلمان‌ها هنگام حمله به ایران خوانده بودیم، اکنون با گوشت و پوست خود احساس می‌کنیم. مجید رضا رهنورد جوان ورزشکاری که در دفاع از خود در محاصره‌شش بسیجی مسلح دو تن از آن‌ها را به بهشت خمینی و هم آغوشی حوریان فرستاد، بدون محاکمه عادلانه اعدام شد. هنگام اعدام با صدای بلند وصیت کرد برای من قرآن و نماز نخوانید، فقط شادی کنید. سپس او را چون بابک خرم‌دین بدون داشتن اثری از ترس در چهره و لرز در اندام به زیر چوبه دار بردند و جان جانان ایران را به دار کشیدند. روانت شاد پهلوان که با پیام آخرت ضربه مهلکی بر اسلام زدی و کاری کردی کارستان.

بهترین راه به دست آوردن بیداری از راه پست است
858-320-0013 bidari2@Hotmail.com

Prst Std
U.S. Postage
Paid
San Diego, CA
Permit No. 2129

BIDARI
P.O. Box 22777
San Diego CA 92192
U.S.A.